

دوفصلنامه علمی ترویجی سلفی پژوهی، سال چهارم ♦ شماره ۷ ♦ بهار و تابستان ۱۳۹۷
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۲۰ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۰۱/۲۵ ♦ صفحات: ۹۹-۱۱۴

بررسی دیدگاه ابن تیمیه نسبت به مقلدین مذاهب اربعه

مجتبی محیطی*

حسین رجبی**

چکیده

پیروی محض از آرای فقهی مذاهب اربعه با روح تعالیم اسلام سازگاری ندارد؛ اما با این وجود، اکثر قریب به اتفاق مسلمانان اهل سنت، از یکی از ائمه اربعه تقلید می-کنند و خود را در مسائل فقهی، محصور در مذاهب اربعه کرده‌اند. ابن تیمیه با روش اهل سنت مخالفت کرده و تقلید از ائمه اربعه را نادرست می‌داند. وی در مخالفت با اهل سنت به گونه‌ای عمل کرده که از جاده انصاف خارج شده است. او گاهی اهل سنت مقلد ائمه اربعه را کافر شمرده که واجب است از این کارشان توبه کنند. گاهی آنها را مرتد دانسته و گاهی نیز آنها را اهل بدعت، خطاب کرده است. این در حالی است که نسبت دادن تکفیر و ارتداد به مسلمانان در روایات متعددی نهی شده است؛ تا جایی که در روایات گفته شده: اگر کسی به مسلمانی نسبت کفر و ارتداد دهد، خودش به کفر و ارتداد سزاوارتر است.

اهل بدعت خواندن مسلمانان نیز کاری نادرست است؛ زیرا هر کاری که در زمان سلف نبوده، دلیلی بر بدعت و سیئه بودن آن نیست. چه بسا امور محدثه‌ای که بعد از دوران سلف به وجود آمده، ولی کسی ادعا نکرده که آن بدعت است. این پژوهش با روش توصیفی _ تحلیلی، دیدگاه ابن تیمیه را در رابطه با مقلدین مذاهب اربعه، بررسی و نقد کرده و ثابت نموده که اتخاذ روشی تکفیری در مواجهه با مسلمانان صحیح نیست. **کلیدواژه‌ها:** تقلید، ابن تیمیه، مذاهب اربعه، اجتهاد، اهل بدعت، تکفیر مقلدین، اهل سنت.

* کارشناسی ارشد مذاهب اسلامی، پژوهش‌گر مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (علیهم السلام)؛

Mohiti1360@gmail.com

** استاد خارج حوزه علمیه قم، استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی.

مقدمه

اسلام، دینی کامل و پویا است که در همه عصرها قدرت پاسخ‌گویی به نیازهای انسان را دارد. در دین اسلام، فقه عهده‌دار نیازهای انسان در مقام عمل است. هر انسانی به حکم عبودیت و بندگی در برابر احکام الهی مسئولیت دارد و باید رفتار خود را در همه مراحل زندگی با قوانین و دستاوردهای الهی هماهنگ کند؛ بنابراین لازم است موضع عملی خویش را در برابر هر رویدادی، بر اساس خواست شارع مقدس تعیین کند. انجام تکالیف جز با معرفت و شناخت ممکن نیست و یگانه راه شناخت و معرفت تکالیف (با توجه به صعوبت احتیاط در همه امور)، اجتهاد و فقه است؛ بر اساس همین اصل عقلانی، مسلمانان برای شناخت احکام دینی به اجتهاد روی آوردند. در قرون اولیه اسلام، اجتهادگرایی رونق داشت و سخنی از تقلید ائمه اربعه نبود؛ تا اینکه در اوایل قرن چهارم هجری، تقلید از مذاهب اربعه مطرح شد^۱ و کم‌کم رونق گرفت و سرانجام در سال ۶۶۵ قمری، از میان مذاهب فقهی، چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی رسمیت یافت.^۲ ابن تیمیه از اشخاصی بود که با تقلیدگرایی مذاهب اربعه مخالفت کرد و در سرزنش اهل سنت بسیار کوشید؛ تا جایی که از روش علمی عبور کرده و به تکفیر مخالفان روی آورد. چیزی که شایسته یک دانشمند اسلامی نیست. او در تکفیر مخالفانش به گونه‌ای عمل کرد که جز خودش و هم‌فکرانش، کسی لیاقت نام مسلمانی را نداشت؛ زیرا از دیدگاه ابن تیمیه، مسلمانان اهل سنت یا کافر هستند یا مرتد و یا بدعت-گذار. این در حالی است که نسبت دادن کفر، ارتداد و بدعت به مسلمانانی که خداوند یکتا را پرستش کرده و به معاد و رسالت پیامبر ﷺ ایمان دارند، کاری نادرست و خطرناک است؛ اگرچه تقلید از ائمه اربعه و اصرار بر تبعیت از آنان و محدود کردن اجتهاد به آرای فقهی چهار نفر، صحیح نیست؛ ولی نسبت کفر و ارتداد و بدعت دادن به بیش از یک میلیارد مسلمان که از مذاهب اربعه تقلید می‌کنند نیز، نادرست است.

۱. دهلوی، شاه ولی الله، الانصاف فی بیان سبب الاختلاف، ج ۱، ص ۶۴؛ آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، توضیح الرشاد فی تاریخ حصر الاجتهاد، ص ۹۵-۹۳.

۲. مقریزی، احمد بن علی، الخطط المقریزیه، ج ۲، ص ۳۴۴؛ آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، توضیح الرشاد فی تاریخ حصر الاجتهاد، ص ۱۰۱.

این پژوهش درصدد دفاع از تقلیدگرایی نیست؛ زیرا قطعاً اصرار بر تقلید از ائمه اربعه نادرست است؛ چنان‌که نسبت کفر و ارتداد به مسلمانان اهل سنت نیز نادرست است؛ بنابراین هدف ما در این پژوهش، تبیین این حقیقت است که نباید نسبت به مسلمانان مخالف خود، دیدگاهی تکفیری اتخاذ کرد؛ بلکه باید با روش‌های علمی به دیدگاه مخالفین پاسخ داد؛ از همین رو در این مقاله، ابتدا دیدگاه ابن تیمیه در رابطه با مقلدین مذاهب اربعه بیان شده و سپس به صورت علمی به آن پاسخ داده می‌شود.

با توجه به اینکه افکار و عقاید تکفیری ابن تیمیه در قالب جریان سلفیه در حال گسترش است، ضرورت اقتضا می‌کند، مسلمانان با دیدگاه ابن تیمیه نسبت به مقلدین مذاهب اربعه آشنا شوند.

برخی از پژوهش‌گران در دفاع از مذاهب اربعه و نقد دیدگاه سلفیه، پژوهش‌هایی انجام داده‌اند. رمضان البوطی در کتاب الامذهیبه اخطر بدعه تهدد الشریعه الاسلامیه، جلیل‌امیدی در مقاله «فقه اسلامی از اجتهاد آزاد تا اجتهاد فی المذهب»، عبدالعزیز نعمانی در مقاله «تقلید از دیدگاه شریعت»، حسین توانا در مقاله «بررسی تقلید از دیدگاه سلفیه تکفیری»، تا حدودی به نقد تفکر سلفیه پرداخته‌اند؛ ولی هیچ‌یک از این تحقیقات به نقد دیدگاه ابن تیمیه ورود پیدا نکرده است؛ بنابراین تفاوت این پژوهش نسبت به تحقیقات گذشته، تمرکز خاص بر آرای ابن تیمیه و نقد آن است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی، دیدگاه ابن تیمیه را در رابطه با مقلدین مذاهب اربعه، بررسی و نقد کرده است.

نسبت‌های ابن تیمیه به پیروان مذاهب اربعه

ابن تیمیه نسبت به سرزنش مقلدین تا آنجا پیش‌رفته که گاهی حکم به تکفیر آنان داده است. وی چهار صفت برای پیروان مذاهب اربعه به کار برده است. گاهی آنان را تکفیر کرده است. گاهی آنها را مرتد و گاهی آنها را اهل بدعت دانسته است؛ پس از بیان دیدگاه ابن تیمیه، نقد و بررسی آنها مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱. تکفیر مقلدین مذاهب اربعه

ابن تیمیه به صراحت، تقلید از ائمه اربعه را کفر دانسته و می‌نویسد: اگر کسی تقلید از



امام مشخصی را واجب بداند باید توبه کند و در صورتی که توبه نکرد باید کشته شود. «ومن أوجب تقليد إمام بعينه استتيب فإن تاب وإلا قُتل».^۱ وی در جایی دیگر، با تفصیل بیشتری چنین نوشته است: اگر کسی از شخص معینی مثل ابی حنیفه، مالک، شافعی یا احمد پیروی کند، ولی در برخی از مسائل که دیدگاه غیر امام مذهب خود را نیکوتر بداند به آن مراجعه کند، کاری پسندیده انجام داده و چنین کاری به دین او ضرر وارد نکرده و عدالت او ساقط نمی‌شود؛ زیرا چنین رفتاری به حق نزدیک‌تر است از اینکه در یک مذهب خاص تعصب داشته باشد؛ اما اگر کسی به یک مذهب خاص و معینی تعصب داشته باشد و فقط از آرای او پیروی کند، جاهل و گمراه است؛ بلکه گاهی نیز چنین کاری منجر به کفر می‌شود؛ بنابراین اگر کسی این چنین متعصبانه از یک امام مشخص (ابوحنیفه، مالک، شافعی یا احمد) پیروی کند، واجب است که ابتدا توبه کرده و در صورتی که توبه نکرد، باید کشته شود.^۲

نقد

چنان‌که مشاهده شد، ابن تیمیه به پیروان مذاهب اربعه که از امام معینی تقلید می‌کنند، نسبت کفر، جهل و گمراهی داده است. این در حالی است که نسبت کفر دادن به مسلمانان، به چند دلیل صحیح نیست:

اول: کفر عبارت است از انکار ضروری دین و یا انکار چیزی که به انکار ضروری دین برگردد؛ چنان‌که در تعریف اصطلاحی کفر گفته شده: کفر، عدم تصدیق پیامبر ﷺ و انکار یکی از ضروریات دین است؛^۳ برخی نیز گفته‌اند: کفر یعنی انکار آنچه خدا ایمان به آن را واجب کرده است؛^۴ حتی ابن تیمیه نیز گفته است: کفر، عدم ایمان به خدا و رسول ﷺ است^۵ و در جای دیگر، کفر را انکار ضروری دین و احکام

۱. ابن تیمیه، احمد، الاختیارات الفقهية، ص ۶۲۵؛ همان، الفتاوی الکبری، ج ۵، ص ۵۵۶.

۲. «من يتعصب لمالك أو الشافعي أو أحمد أو أبي حنيفة ويرى أن قول هذا المعين هو الصواب الذي ينبغي اتباعه دون قول الإمام الذي خالفه فمن فعل هذا كان جاهلا ضالا؛ بل قد يكون كافرا؛ فإنه متى اعتقد أنه يجب على الناس اتباع واحد بعينه من هؤلاء الأئمة دون الإمام الآخر فإنه يجب أن يستتاب فإن تاب وإلا قتل»؛ (همان، مجموع الفتاوی، ج ۲۲، ص ۲۴۹-۲۴۸).

۳. ایجی، عضدالدین عبدالرحمن، کتاب المواقف، ج ۳، ص ۵۴۴.

۴. ابن حزم، علی بن احمد، الأحكام فی أصول الأحكام، ج ۱، ص ۴۹.

۵. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، کتب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه، ج ۱۲، ص ۳۳۵.

متواتر دانسته است.^۱ در کتاب تعارض العقل و النقل نیز آورده: همانا کفر عبارت است از تکذیب رسول خدا ﷺ از آنچه خبر داده و امتناع از پیروی حضرت در صورتی که علم به صدق پیامبر ﷺ دارد؛ مانند فرعون و یهود و مثل آنها.^۲

با توجه به تعاریف ارائه شده، ابن تیمیه باید پاسخ گوی این مسئله باشد که چگونه ممکن است به شخصی که از ائمه اربعه تقلید کرده است، نسبت کفر داد؟! آیا کسی که تقلید می کند، ضروری دین را انکار کرده است؟! یا به خدا و رسولش کافر شده است؟! این عبارت ابن تیمیه: «ومن أوجب تقليد إمام بعينه استتيب فإن تاب وإلا قُتل»، را چگونه باید توجیه کرد؟!

دوم: در روایات متعددی به مسلمانان توصیه شده که در نسبت دادن کفر به دیگران بسیار دقت کنند و به صرف اینکه شخصی دچار گناه و بدعت شود به او نسبت کفر ندهند. نووی، شارح صحیح مسلم در این باره می نویسد:

اعلم أنّ مذهب أهل الحق: أنّه لا يكفر أحد من أهل القبلة بذنوب ولا يكفر أهل الأهواء والبدع الخوارج والمعتزلة وغيرهم، وأنّ من جحد ما يعلم من دين الاسلام ضرورة حكم بردّته و كفره؛ آگاه باشید که نظر صحیح و حق درباره تکفیر آن است که احدی از اهل قبله، به خاطر گناهی تکفیر نمی شود؛ چنان که اهل هوا، بدعت، خوارج، معتزله و غیر آنان تکفیر نمی شوند و هر کس چیزی را که از ضروریات دین اسلام است انکار کند، حکم به ارتداد و کفر او می شود.^۳

با این اوصاف، چگونه می توان کسی را تکفیر کرد که معتقد به تقلید از ائمه اربعه است؟! در حالی که تقلید از ائمه اربعه، باعث انکار خدا، رسول ﷺ و ضروری دین نیست؛ بلکه پیروان مذاهب اربعه، تقلید را راهکاری برای رسیدن به خدا و رسول ﷺ می دانند. آنان از ائمه مذاهب تقلید می کنند، چون اصول و قوانین، توسط آنان وضع شده است و روش اجتهادی در نظر آنان تبیین شده است.^۴

سوم: بر فرض که عالمان مذاهب اربعه در تقلید از ائمه اربعه به خطا رفته باشند؛

۱. همان، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲. همان، درء تعارض العقل والنقل، ج ۱، ص ۲۴۲.

۳. نووی، یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج ۱، ص ۱۵۰.

۴. جوینی، یوسف بن محمد، البرهان فی أصول الفقه، ج ۲، ص ۱۷۷.



ولی به هر حال بر اساس اجتهاد خود به این نوع از تقلید روی آورده‌اند؛ بنابراین نمی‌توان آنان را تکفیر کرد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود:

إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتِهَدْ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتِهَدْ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ؛^۱ اگر حاکم بر اساس اجتهاد خود، حکم دهد، در صورتی که مطابق با واقع باشد، دو پاداش دارد و در صورتی که حکمش مطابق با واقع نباشد و خطا کند، یک پاداش دارد.

پیروان مذاهب اربعه نیز، همه به صورت یکسان تقلید نمی‌کنند؛ بلکه در میان آنها، اشخاص عالم و فقهای وجود دارد که با درک و اجتهاد خود به این نکته رسیده‌اند که باید از مذاهب اربعه پیروی کنند؛ در حقیقت آنها با اجتهاد درون مذهبی، از ائمه اربعه پیروی می‌کنند. از این گروه با نام مجتهد در مذهب یاد می‌شود؛^۲ بنابراین با توجه به پذیرش این مبنا توسط ابن تیمیه که اگر مجتهد خطا نکند نیز ثواب دارد، چگونه مجتهدین در مذهب را تکفیر کرده است؟! همچنین به طریق اولی، تکفیر عوام از پیروان مذاهب اربعه جایز نیست؛ در واقع چگونه می‌توان آنان را تکفیر کرد، در حالی که آنان نسبت به مسائل دینی آگاهی ندارند؟!

چهارم: هیچ‌یک از صحابه رسول الله ﷺ به اهل قبله نسبت کفر نمی‌دادند؛ چنان‌که طبرانی در معجم اوسط خود می‌نویسد: ابوسفیان می‌گوید به جابر گفتم: آیا شما به یکی از اهل قبله، کافر خطاب می‌کنید؟ گفت: خیر. گفتم: آیا شما به یکی از اهل قبله، مشرک می‌گویید؟ گفت: پناه بر خدا (از چنین کاری).^۳ با توجه به حجیت فهم سلف در نزد ابن تیمیه،^۴ چگونه برخلاف فهم و سیره سلف عمل کرده و نسبت کفر به مسلمانان داده است؟! به خصوص آنکه روایتی وجود دارد که امام علی علیه السلام (که به اعتقاد ابن تیمیه جزء خلفای راشدین است و جزء عشره مبشره محسوب می‌شود)، هنگامی که با خوارج به مبارزه برخاست، آنها را کافر و مشرک خطاب نکرد. ابن ابی شیبیه در کتاب

۱. بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۹، ص ۱۰۸؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۴۲.

۲. «برای اجتهاد مراتبی است. یکی از مراتب اجتهاد، اجتهاد در مذهب است. عالمان و فقیهان پیرو مذاهب اربعه حداکثر می‌توانند به مرتبه اجتهاد در مذهب برسند و هرگز به مقام اجتهاد مطلق یا مستقل نمی‌رسند؛ اما به هر حال، چنین اجتهادی نیز اجتهاد محسوب می‌شود»؛ (محیطی، مجتبی، «انفتاح باب اجتهاد در اندیشه سلفیه»، سراج منیر، شماره ۲۴، ص ۴۴-۲۱).

۳. طبرانی، سلیمان، المعجم الأوسط، ج ۷، ص ۲۳۰، ح ۷۳۵۴.

۴. محیطی، مجتبی، «حجیت فهم سلف از دیدگاه سلفیه»، سراج منیر، شماره ۲۵، ص ۹۸-۸۱.

المصنف می نویسد: از امیر مؤمنان علیه السلام درباره اهل جمل سوال شد که آیا آنها مشرک هستند؟ فرمود: از شرک دور هستند. سوال کردند: آیا آنها منافق هستند؟ فرمود: منافقین خداوند را جز اندکی یاد نمی کنند. گفته شد که پس آنها چه هستند؟ فرمود: آنها برادران ما هستند که بر ما سرکشی کرده اند.^۱ این روش خلفا و صحابه کبار است که حتی خوارج را مشرک و کافر نمی دانستند؛ بنابراین چگونه می توان پیروان مذاهب اربعه را تکفیر کرد؟!

پنجم: بخاری در صحیح خود روایتی به این مضمون آورده است که هر کس به مؤمنی نسبت کفر دهد، همانند این است که او را کشته باشد.^۲ مسلم نیز در صحیح خود روایت دیگری را از جناب ابوذر نقل کرده است که هر کسی شخصی را کافر بخواند و یا بگوید، ای دشمن خدا و آن شخص این چنین نباشد، به خود گوینده برمی گردد.^۳

بنابراین در تکفیر مخالف، باید جانب احتیاط را در نظر گرفت؛ به خصوص آنکه سلف امت در نسبت دادن تکفیر به دیگران با احتیاط عمل می کردند. افزون بر آنکه مقلدین مذاهب اربعه، منکر ضروری دین نیستند و بر اساس رأی خود به اجتهاد در مذهب روی آورده اند.

۲. مرتد بودن مقلدین مذاهب اربعه

ابن تیمیه با نسبت دادن ارتداد به مقلدین مذاهب اربعه می نویسد: اگر کسی بگوید من از نظر فقهی پیرو مذهب شافعی هستم و از نظر اعتقادی پیرو مذهب اشعری هستم، به او می گوئیم که چنین چیزی امکان ندارد؛ زیرا این دو، ضد یک دیگر هستند؛ بلکه چنین چیزی در حقیقت ارتداد است؛ زیرا شافعی اشعری الاعتقاد نبود؛ اگر هم کسی بگوید من از نظر فقهی پیرو مذهب احمد بن حنبل هستم و از نظر اعتقادی از معتزله پیروی می کنم، به او می گوئیم که چنین چیزی گمراهی است؛ زیرا احمد معتزلی الدین نبود؛ همچنین برخی از پیروان مالکی از نظر اعتقادی به مذهب اشعری روی آورده اند که باید

۱. ابن ابی شیبہ، عبد الله، المصنف في الأحاديث والآثار، ج ۷، ص ۵۳۵، ح ۳۷۷۶۳.

۲. بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲۶۴، ح ۵۷۵۴.

۳. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۹، ح ۶۱.



گفت، عقل این افراد از بین رفته و دچار نکبت و بدبختی شده‌اند؛ زیرا این ائمه بزرگوار، مذهب‌شان بر تکفیر جهمیه و معتزله و قدریه و واقفیه و لفظیه بوده است.^۱

نقد

ابن تیمیه به پیروان مذاهب اربعه نسبت ارتداد و گمراهی داده است؛ اما به دیدگاه ابن تیمیه چند اشکال وارد است.

اول: پیروی از امام شافعی در فقه و پیروی از اشعری در کلام جایز است؛ زیرا این دو ضد یک‌دیگر نیستند. تعجب است که ابن تیمیه چگونه ادعا می‌کند که پیروی از شافعی در فقه و پیروی از اشعری در کلام، ضدّین هستند! در حالی که در علم منطق، معیار ضدّین بیان شده است. ضدّین به دو امر وجودی گفته می‌شود که فقط با هم جمع نمی‌شوند. مثل سفیدی و سیاهی که در آن واحد در شیئی واحد، قابل جمع نیستند؛^۲ اما در موضوع مورد نظر این گونه نیست؛ زیرا شخص واحد می‌تواند در زمان و مکان واحد، در فقه از شافعی یا احمد پیروی کند و در کلام از اشاعره یا معتزله، تقلید نماید؛ بنابراین منع وجودی ندارد؛ چنان که اکثر پیروان مذاهب فقهی چنین هستند. امروزه قریب به اتفاق اهل سنت در فقه، پیرو یکی از مذاهب فقهی اربعه و در کلام نیز اکثراً پیرو اشعری یا ماتریدیه هستند. بدون اینکه عالمی از ایشان مدعی چنین تعارض و تضادی در این دو حوزه باشد.

دوم: مرتد در نزد ابن تیمیه یعنی کسی که از روی علم به خداوند شرک بورزد و یا در صفتی از اوصاف خداوند شک کند؛ یا اینکه به رسول خدا ﷺ بغض داشته باشد و به آنچه رسول خدا ﷺ آورده، از اعماق وجود اعتقاد نداشته و یا بین خود و خدا، واسطه‌ای قائل شود.^۳ با این اوصاف جای تعجب است که ابن تیمیه چگونه به پیروان مذاهب اربعه نسبت ارتداد داده است! در حالی که مقلدین، به هیچ‌یک از اوصافی که در

۱. «فمن قال: أنا شافعي الشّرع أشعري الاعتقاد قلنا له: هذا من الأضداد لا بل من الارتداد... ومن قال: أنا حنبلي في الفروع معتزلي في الأصول قلنا: قد ضللت إذا عن سواء السبيل فيما تزعمه... وقد افتن أيضا خلق من المالكية بمذاهب الأشعرية وهذه والله سبة وعار وفلته تعود بالوبال والنكال وسوء الدار على منتحل مذاهب هؤلاء الأئمة الكبار فإن مذهبهم ما روينا: من تكفيرهم: الجهمية والمعتزلة والقدرية والواقفية وتكفيرهم اللفظية»؛ (ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۱۷۷).

۲. مظفر، محمد رضا، المنطق، ج ۱، ص ۵۶.

۳. ابن تیمیه، احمد، الاختيارات الفقهية، ص ۶۰۶.

تعریف مرتد بیان شد متصف نیستند؛ نه به خدا شرک ورزیده‌اند و نه با پیامبر ﷺ دشمنی کرده‌اند و نه ائمه اربعه را واسطه بین خود و خدا قرار داده‌اند؛ بلکه آنان روش تقلید را برگزیده‌اند تا دچار انحراف نشوند؛ چون بر این باورند که در تقلید از مذاهب چهارگانه مدون، مصلحت‌هایی وجود دارد که بر کسی پوشیده نیست؛ به‌خصوص در این دوران که اشخاص زیادی به جهت تمایلات نفسانی به رأی و تدبیر خویش عمل می‌کنند و اسباب تفرقه را فراهم می‌آورند.^۱

سوم: لازمه سخن ابن تیمیه باعث توسعه محدوده ارتداد است؛ تا جایی که تمام امت (بعد از زمان امام احمد) را در محدوده کفر قرار می‌دهد؛ چه عالم باشند، چه امیر و چه از عوام مردم باشند.^۲ با توسعه مفهوم ارتداد، دیگر کسی باقی نمی‌ماند که احکام اسلام بر او جاری شود!

بنابراین مرتد به کسی گفته می‌شود که یکی از ضروریات دین را انکار کند؛ در حالی که مقلدین مذاهب اربعه منکر ضروری دین نیستند؛ لذا تبعیت از یک مذهب فقهی و پیروی از یک مذهب کلامی باعث ارتداد نمی‌شود.

۳. اهل بدعت بودن مقلدین مذاهب اربعه

ابن تیمیه در موردی دیگر به مقلدین مذاهب اربعه نسبت بدعت می‌دهد. وی می‌نویسد: کسانی که در پیروی از امام معینی تعصب دارند و دیدگاه و سخن دیگر ائمه و عالمان دین را توجه نمی‌کنند، مانند کسانی هستند که از بین صحابه فقط به یک صحابی تمسک جسته‌اند. مثل روافض که از بین صحابه فقط به علی ع تمسک جسته‌اند و خلفای ثلاثه و دیگر صحابه را رها کرده‌اند؛ یا مانند خوارج که در رابطه با عثمان و علی ع روش سرزنش را به کار گرفتند؛ بنابراین از دیدگاه کتاب و سنت و اجماع، چنین اشخاصی خارج از شریعت پیامبر ﷺ هستند و کسانی که در پیروی از یکی از مذاهب تعصب داشته باشند نیز، مانند اهل بدعت هستند. هر کسی که در مذهب مالکی یا حنفی یا شافعی و یا حنبلی تعصب داشته باشد، مانند اهل بدعت است؛ اگر نگوییم که اهل بدعت است حداقل جاهل و ظالم هستند؛ زیرا قرآن امر به علم و عدل

۱. دهلوی، شاه ولی الله، الانصاف فی بیان اسباب الاختلاف، ص ۹۷.

۲. ابن عبد الوهاب، سلیمان، الصواعق الإلهیة فی الرد علی الوهابیة، ص ۱۲۴.



کرده و جاهل و ظلم را نهی کرده است.^۱

نقد

ابن تیمیه با نسبت دادن بدعت به اهل سنت آنها را خارج از شریعت، ظالم و جاهل معرفی کرده است. این در حالی است که به دیدگاه ابن تیمیه چند اشکال وارد است:

اول: بدعت در لغت به معنای کاری نو و عمل بی سابقه است. «إنشاء الشيء لا على مثال سابق»؛^۲ یا به عبارت گویاتر، بدعت عبارت است از گفتار و کرداری که مستند به صاحب شریعت نباشد و از موارد مشابه و اصول محکم شریعت هم استفاده نشده باشد.^۳ در اصطلاح به هر چیز جدیدی که ریشه شرعی نداشته باشد بدعت گویند؛ بنابراین هر چیزی که ریشه شرعی داشته باشد، بدعت نیست؛^۴ لذا با توجه به معنای بدعت در لغت و اصطلاح، تقلید از ائمه اربعه، ادخال امر جدیدی در دین نیست تا بدعت صورت گرفته باشد؛ زیرا بر اساس تعریف بدعت در لغت و اصطلاح، در تقلید از ائمه اربعه چیزی به دین اضافه نشده و پیروان مذاهب اربعه نیز سخن امام مذهب خود را به عنوان دین و در عرض کتاب و سنت نمی دانند؛ بلکه آنان بر این باورند که چون ائمه اربعه از نظر زمانی نزدیک تر به پیامبر ﷺ بوده اند، حقیقت را بهتر درک کرده اند؛ بنابراین آنها معتقدند که پیروی از ائمه اربعه، در حقیقت پیروی از پیامبر ﷺ است؛ چنان که پیروی از پیامبر ﷺ پیروی از خداوند است؛ زیرا اساساً ائمه اربعه فقط به تفهیم و تبیین مراد خداوند از قرآن و سنت پرداخته اند؛^۵ در حقیقت پیروی از ائمه اربعه، مانند برتری دادن قول سلف بر خلف، در نزد ابن تیمیه است^۶ و تفاوت چندانی ندارد.

شاطبی در این رابطه می گوید: اتباع مردم از عالم به علوم شریعت و پذیرفتن قول او



۱. «... فمن تعصب لواحد من الأئمة بعينه ففیه شبه من هؤلاء سواء تعصب لمالك أو الشافعي أو أبي حنيفة أو أحمد أو غيرهم. ثم غاية المتعصب لواحد منهم أن يكون جاهلاً بقدره في العلم والدين وقدر الآخرين فيكون جاهلاً ظالماً...»؛ (ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوى، ج ۲۲، ص ۲۵۲).

۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة، ج ۳، ص ۱۱۸۴؛ ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۸، ص ۶.

۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۹.

۴. ابن حجر عسقلانی، احمد، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۲۱۲؛ عینی، محمود، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج ۲۵، ص ۲۷.

۵. نعمانی، عبدالعزیز، «تقلید از دیدگاه شریعت»، مجله ندای اسلام، شماره دوم، ص ۶۴.

۶. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوى، ج ۴، ص ۱۵۸.

به این جهت است که او به علوم شریعت آگاهی دارد و بر مقتضای آن عمل می نماید و انگیزه دیگری در کار نیست. عالم در حقیقت مبلغ پیامبر ﷺ است؛ چنان که پیامبر ﷺ مبلغ خداوند است.^۱

دوم: ابن تیمیه در کتاب اقتضاء الصراط المستقیم می نویسد:

فالأصل في العبادات: أن لا يشرع منها إلا ما شرعه الله، والأصل في العادات:

أن لا يحظر منها إلا ما حظره الله؛ اصل در عبادات آن است که چیزی جز

آنچه خداوند تشریع کرده مشروع نباشد، و اصل در عادات آن است که

چیزی جز آنچه خداوند ممنوع کرده، ممنوع نباشد.^۲

با توجه به تعریف ارائه شده، تقلید از ائمه اربعه، عبادت محسوب نمی شود، تا با این باور که چون در صدر اسلام تقلید نبوده است، تقلید از مذاهب اربعه بدعت باشد؛ بلکه تقلید از ائمه اربعه در حقیقت از باب عادات است که اهل سنت در طول قرون زیادی به آن عادت کرده اند؛ هرچند در صورتی که اهل سنت تقلید از ائمه اربعه را به دین منتسب کنند و آن را امری دینی بدانند که تخلف از آن جایز نباشد، چنین امری بدعت محسوب خواهد شد.

سوم: احادیثی در منابع معتبر اهل سنت وجود دارد که بر تقلید از شخص معین تأکید دارد؛ مثل حدیث «إِنِّي لَا أَدْرِي مَا قَدَرُ بَقَائِي فِيكُمْ، فَأَقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي وَأَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ»؛ من نمی دانم تا چه زمانی زنده هستم. بعد از من از ابوبکر و عمر اطاعت کنید.^۳ این حدیث در جواز تقلید از شخص معین دلالت دارد؛ بنابراین همان طور که تقلید از ابوبکر و عمر جایز است، تقلید از ائمه اربعه نیز جایز است؛ همچنین در روایتی دیگر، ابن عباس می گوید: ای مردم! هر کس می خواهد از قرآن سوال کند، نزد ابی بن کعب برود و هر کس از احکام میراث سوالی دارد، نزد زید بن ثابت برود و هر کس در مورد علم فقه سوال دارد، نزد معاذ بن جبل برود و هر کس مال و ثروت می خواهد، نزد من بیاید؛ زیرا خداوند من را حاکم و تقسیم کننده قرار داده است. این روایت نشان می دهد که حتی در دوران سلف نیز مردم در هر مسئله خاصی به شخص

۱. شاطبی، ابواسحاق، الاعتصام، ج ۳، ص ۲۵۰.

۲. ابن تیمیه، احمد، اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۶۹.

۳. ابن ماجه قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۷؛ ترمذی، محمد، سنن الترمذی، ج ۶، ص ۵۱.



معینی مراجعه می کردند؛^۱ همچنین از ابن عمر نقل است که وی و گروهی از صحابه که در مدینه می زیستند، بر مذهب زید بن ثابت فتوا می دادند^۲ و او پیروی از شخص معین را بدعت نخواند. در روایت دیگری از عکرمه آمده است که اهل مدینه، از عبدالله بن عباس درباره زنی که طواف کرده و حیض شده سوال کردند. ابن عباس گفت: خارج شود. اهل مدینه گفتند: ما قول تو را نمی پذیریم و به قول زید بن ثابت عمل می نماییم.^۳ زید بن ثابت صحابی و فقیه مدینه بود و اهل مدینه در احکام و مناسک به قول او عمل می کردند. تمام این موارد نشانه ای است که در دوران سلف نیز تقلید از شخص معین وجود داشته است؛ بنابراین نمی توان به راحتی پیروان مذاهب اربعه را محکوم به بدعت کرد؛ هر چند که منحصر شدن در مذاهب اربعه با روح اسلام که برای هر زمان برنامه ای دارد، سازگاری ندارد؛ لذا شایسته است در هر عصر، فقیه و مجتهد جامع الشرایط با مراجعه به آیات و روایات، دیدگاه اسلام را بر اساس اقتضای مصالح روز کشف کند و خود را منحصر در آرای چهار نفر نکند.

چهارم: التزام یا عدم التزام به مذهب معینی، هیچ کدام در قرآن و سنت نیامده است؛ بنابراین اگر ادعا شود که التزام به مذهب معین بدعت است، در مقابل می توان ادعا کرد

که عدم التزام به مذهب معین نیز بدعت است. رمضان البوطی در این باره می نویسد: عامی مکلف است تا با مراجعه به علما و مجتهدین به احکام شریعت عمل نماید. خداوند نیز مکلف نکرد تا او در احکام شریعت از امامی معین یا غیر معین اتباع نماید. همه علما و ائمه نیز بر این مسئله اتفاق نظر دارند؛ زیرا بر التزام یا عدم التزام از مذهبی معین دلیلی در کتاب و سنت وجود ندارد؛ لذا چنان که مخالفان ما التزام به مذهبی معین را بدعت می نامند، ما نیز عدم التزام به مذهبی معین را بدعت می دانیم. با این وجود، هیچ یک از فقها و ائمه به عامی اجازه نداده اند تا به پیروی از خواهش های نفسانی خویش بپردازد و چنان که دلش می خواهد مسائل را تلفیق کند؛ اما ما برای مدعیان (التزام به مذهبی معین) نیز دلیل داریم و آن اینکه خواندن قرآن به ده صورت متواتر از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که هر امامی جداگانه به تدوین و تعلیم آن پرداخته است و این مسئله نیز به اجماع ائمه ثابت

۱. هیشمی، نورالدین، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۵۶۲.

۲. ابن قیم جوزیه، محمد، اعلام الموقعین، ج ۱، ص ۲۹.

۳. بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۴۱، ح ۱۷۵۷.

است که هر کس می‌تواند هر قرائتی را از این ده قرائت بخواند؛ چنان‌که ثابت شده است که هر مسلمانی می‌تواند از مذاهب اربعه پیروی نماید. اکنون این سوال مطرح می‌شود که آیا بر هر مسلمان لازم و ضروری است که هر روز قرآن را به یکی از قرائت‌های ده‌گانه بخواند؟ و آیا اگر قرآن را فقط به قرائت (حفص عن عاصم) بخواند، مرتکب حرام می‌گردد؟! و آیا از صدر اسلام تا عصر ما کسی چنین فتوایی صادر کرده است؟ و آیا مخالفان مذاهب هر روز قرآن را با یکی از قرائت‌های ده‌گانه نمی‌خوانند؟! سوال آن است که چرا باید پیروان مذهبی معین به پیروی از دیگران بپردازند؛ اما قرآن را به جز قرائت معین (یعنی قرائت حفص عن عاصم) نخوانند؟ چه تفاوتی میان پیروان امامان فقه در مسائل فرعی دین و میان پیروان امامان قرائت در خواندن قرآن وجود دارد؟!^۱

با توجه به آنکه اهل سنت، پیروی از ائمه اربعه را در عرض دین قرار نداده و پیروی از مذاهب فقهی معروف را روشی برای پیروی از قرآن و سنت دانسته‌اند، شایسته نیست که آنان را اهل بدعت دانست؛ به خصوص آنکه روایاتی در منابع معتبر وجود دارد که برخی از اوقات صحابه از شخص معینی تقلید می‌کردند؛ بنابراین همان‌طور که منحصر شدن قرائت حفص از عاصم بدعت نیست، انحصار در مذهب فقهی خاص هم بدعت نیست.

نتیجه

نسبت دادن کفر، شرک و بدعت از سوی ابن تیمیه به پیروان مذاهب اربعه نادرست است. چنین نسبت‌هایی به مسلمانانی که خداوند را پرستش می‌کنند و قائل به رسالت پیامبر ﷺ و معاد هستند با باورهای اسلامی هم‌خوانی ندارد؛ به خصوص آنکه هیچ‌یک از شرایط کفر، ارتداد و بدعت در پیروان مذاهب فقهی وجود ندارد. برای جاری کردن احکام کافر باید آن شخص یا ضروری دین را ترک کرده باشد، یا کاری انجام دهد که به نفی ضروری دین بینجامد؛ همچنین مرتد به کسی گفته می‌شود که به خداوند شرک بورزد، یا در صفتی از اوصاف خداوند شک کند، یا به رسول خدا ﷺ بغض داشته و به آنچه که رسول خدا ﷺ آورده، ایمان نداشته باشد؛ همچنین به کسی

۱. بوطی، محمد سعید رمضان، المذهبية اخطر بدعة تهدد الشريعة الإسلامية، ص ۷۷-۷۶.



بدعت‌گذار گفته می‌شود که چیز جدیدی را در دین وارد کند که ریشه شرعی نداشته باشد؛ اما هیچ‌کدام از این موارد در رابطه با پیروان مذاهب اربعه درست نیست؛ زیرا آنان نه ضروری دین را ترک کرده و نه برای خداوند شریک قائل شده و نه چیز جدیدی که ریشه شرعی داشته باشد را در دین وارد کرده‌اند؛ بنابراین دیدگاه ابن تیمیه نسبت به مقلدان مذاهب اربعه، دیدگاه افراطی و خالی از معیار علمی است.



منابع

١. ابن أبي شيبة، عبدالله، المصنّف في الأحاديث والآثار، تحقيق: كمال يوسف الحوت، رياض: مكتبة الرشد، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
٢. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، الاختيارات الفقهية، تحقيق: علي بن محمد بن عباس البعلی الدمشقی، بيروت: دارالمعرفة، ١٩٧٨م.
٣. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، الاستقامة، تحقيق: محمد رشاد سالم، مدينه: جامعة الإمام محمد بن سعود، چاپ اول، ١٤٠٣ق.
٤. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، الفتاوى الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا - مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٩٨٧م.
٥. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، المسائل الماردينية، تحقيق: الشيخ محمد حامد الفقي رحمه الله، مصر: دارالفلاح، بی تا.
٦. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، درء تعارض العقل والنقل، تحقيق: عبداللطيف عبدالرحمن، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٩٩٧م.
٧. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، كتب و رسائل و فتاوى شيخ الإسلام ابن تيميه، تحقيق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم عاصمي نجدی، رياض: مكتبة ابن تيميه، چاپ دوم، بی تا.
٨. ابن تيميه، أحمد بن عبدالحليم، اقتضاء الصراط المستقيم لمخالفة أصحاب الجحيم، تحقيق: ناصر عبدالكريم العقل، بيروت: دارعالم الكتب، چاپ هفتم، ١٤١٩ق.
٩. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، مجموع الفتاوى، تحقيق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدينه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ١٤١٦ق.
١٠. ابن حجر عسقلانی، احمد، فتح الباري شرح صحيح البخاري، بيروت: دارالمعرفة، ١٣٧٩ق.
١١. ابن حزم، علي بن احمد، الإحكام في أصول الأحكام، قاهره: دارالحديث، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
١٢. ابن عبد الوهاب، سليمان، الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية، بی جا: بی نا، بی تا.
١٣. ابن قيم جوزيه، محمد، اعلام الموقعين، قاهره: دارالحديث، ١٤١٤ق.
١٤. ابن ماجه قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بی جا: داراحياء الكتب العربية، بی تا.
١٥. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٦ق.
١٦. ایجی، عضدالدين عبدالرحمن، كتاب المواقف، تحقيق: عبدالرحمن عميره، بيروت: دارالجیل، چاپ اول، ١٤١٧ق.
١٧. البانی، محمد ناصرالدين، سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة،



- ریاض: دارالمعارف، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۱۸. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر، بی جا: دارالطوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۹. بوطی، محمد سعید رمضان، المذهبيہ اخطر بدعہ تہدہ الشریعہ الاسلامیہ، دمشق: مکتبہ- الفارابی، بی تا.
۲۰. ترمذی، محمد، سنن الترمذی، تحقیق: بشار عواد معروف، بیروت: دارالغرب الإسلامی، ۱۹۹۸م.
۲۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة، تحقیق: عطار، احمد عبدالغفور، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۴ق.
۲۲. جونی، یوسف بن محمد، البرهان فی أصول الفقه، تحقیق: صلاح بن محمد بن عویضه، بیروت: دارالکتب العلمیہ، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۲۳. دهلوی، شاه ولی الله، الانصاف فی بیان اسباب الاختلاف، تحقیق: عبدالفتاح ابوغده، بیروت: دارالفائس، ۱۴۱۴ق.
۲۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، مصصح: داودی، صفوان عدنان، بیروت: دارالشامیہ، بی تا.
۲۵. شاطبی، ابواسحاق، الاعتصام، مصر: دارالنشر، المکتبۃ التجاریۃ الکبری، بی تا.
۲۶. طبرانی، سلیمان، المعجم الأوسط، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهیم الحسینی، قاهرہ: دارالحرین، بی تا.
۲۷. عینی، محمود، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۲۸. محیطی، مجتبی، «افتتاح باب اجتہاد در اندیشہ سلفیہ»، سراج منیر، شماره ۲۴. سال ششم، زمستان ۱۳۹۵.
۲۹. محیطی، مجتبی، «حجیت فہم سلف از دیدگاه سلفیہ»، سراج منیر، شماره ۲۵، سال ہفتم، بہار ۱۳۹۶.
۳۰. مظفر، محمدرضا، المنطق، قم: موسسہ نشر اسلامی، بی تا.
۳۱. نعمانی، عبدالعزیز، «تقلید از دیدگاه شریعت»، مجلہ ندای اسلام، سال دوم، شماره اول. ۱۳۸۰ش.
۳۲. نووی، یحیی بن شرف، المنہاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۳۹۲ق.
۳۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، تحقیق: محمد فزاد عبدالباقی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۳۴. ہیشمی، نورالدین، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بی جا: دارالفکر، ۱۴۲۱ق.